

## تعریف جهاد در اندیشه رهبر معظم انقلاب

جهاد در سیره امامان(ع) از نگاه رهبر معظم انقلاب به چه معناست؟ آیا هر تلاشی جهاد نام دارد؟ آیا همه ائمه علیهم‌السلام جهاد کردند؟

در پاسخ به این سوالات باید گفت از نظر رهبر انقلاب، «کار مهم پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله)، دعوت به حق و حقیقت و جهاد در راه این دعوت بود. در مقابل دنیای ظلمانی زمان خود، پیامبر اکرم جاد تشویش نشد.»<sup>(۱)</sup>

ایشان دربارهٔ ائمه(ع) نیز می‌فرمایند: «هر حسب مطالعه در زمینهٔ زندگی ائمه(ع)، ادعای ما این است که زندگی این ائمه ما از آغاز تاریخ امامت (به‌جز یک استثنای کوچک که بعداً استثنای سراسر می‌شود) در روزگار شهادت امام عسکری(ع)، در این مدت تقریباً دوست‌و‌نواچاه سال، زندگی براس مبارزه و جهاد است.»<sup>(۲)</sup>

ایشان در ادامه با اشاره به شهادت همهٔ یازده امام(ع) می‌فرماید:

«بسیار خوب، حال این پرسش مطرح می‌شود یک قدرت مختدر زمان چه کسی را در میدان جنگ یا در زندان یا در تبعیدگاه شهید می‌کند؟ مگر جز یک آدم مبارز را که مانع اهداف حکومت آنهاست.»<sup>(۳)</sup>

رهبر معظم انقلاب معتقدند دربارهٔ «جهاد» دو تفسیر غلط وجود دارد که در مقابل هم هستند؛ در یکی تفریط و در دیگری افراط دیده می‌شود. تفسیر غلط اول این است که معنای لغوی از جهاد برداشت کنیم و بگوییم هر کوشش و تلاشی را دربر می‌گیرد، تفسیر غلط دیگر اینکه بگوییم جهاد یعنی مبارزه مسلحانه.

ایشان دربارهٔ معنای صحیح جهاد در سیرهٔ ائمه می‌فرمایند:

«جهاد عبارت از درگیری با یک دشمن (این دشمن هم هر که می‌خواهد باشد) به یکی از اشکال ممکن است… جهاد عبارت از تلاش و کوشش در راه پیشبرد هدف است؛ منتها آن تلاش و کوششی که با درگیری با دشمن همراه است، اگر غیر از این باشد، اسمش جهاد نیست.» یا «جهاد به طور مطلق یعنی درگیری و مبارزه با قدرت‌های ارتجاعی ضد تعالی و تکامل انسانی (یعنی ضد اسلام و قرآن) و به هر شکلی که با اینها درگیری پیدا شود، در اسلام جهاد نامیده می‌شود.»<sup>(۴)</sup>

بنابراین اگر دانشمندی دربارهٔ مسئله‌ای غلام‌را یا حتی لازم مانند مسئله‌ای در شیمی، فیزیک یا ریاضی که مسئله مورد استفاده و انتفاع مردم است، تلاش و تحقیق کند، به کار او جهاد یا مبارزه نمی‌گویند؛ ازاین‌رو به کار انیشتین هم مبارزه نمی‌گویند؛ چرا که در راه مقابله با دشمن فکر او به کار نرفته است.

## یک قدرت مقتدر زمان چه کسی را در میدان جنگ یا در زندان یا در تبعیدگاه شهید می‌کند؟ مگر جز یک آدم مبارز را که مانع اهداف حکومت آنهاست.\*\*\*اینکه هر کوشش و تلاشی را جهاد بنامیم، تفریط است؛ همچنین نامیدن مبارزه مسلحانه به جهاد افراط است. صحیح آن است که هر کار و کوششی که در مقابل دشمن به شمار آید، جهاد نامیده می‌شود؛ خواه نظامی باشد، علمی یا مالی.

اما برعکس اگر نویسنده یا پژوهشگری در مسئله‌ای تحقیق کند که دشمن آن را برای سوءاستفادهٔ خودش رواج داده است، کار او نوعی جهاد است؛ مثل کاری که عبدالملک مردان، خلیفهٔ اموی انجام داد. او «جبرگراسی» را ابداع کرد؛ یعنی خاندان هر چه می‌خواهد، بدون اختیار و ارادهٔ بنده، همان واقع می‌شود و بنده هیچ اختیاری ندارد. البته این اندیشه را نخست معاویه بن ابی‌سفیان بین مردم رواج داد؛ با این هدف که مردم جبری بار بیایند…<sup>(۵)</sup> و به مردم القا کنند که چرا با عبدالملک مبارزه می‌کنید؟ چرا با دستگاه حکومت اموی درگیری می‌شوید؟ قایدهٔ درگیری با دستگاه حکومت چیست؟ چرا که تا خدا نخواهد، چیزی تغییر نمی‌یابد و بنده هرچه تلاش کند، خاندان ارادداشت را تغییر نمی‌دهد؛ بنابراین خدا خواسته است که عبدالملک باشد یا خدا خواسته است که توزیع بار بعدالملکه مبارزه با عبدالملک به طور طبیعی وقتی مردم چنین قهده‌ای پیدا کردند، عبدالملک باسودگی می‌آراند.

اما در مقابل این اندیشه، وظیفهٔ دانشمندان محقق، جهاد فکری است؛ یعنی قلم به دست بگیرد و ثابت کند که این طرز فکر، باور غلط است. گفتنی است کار این محقق هم کتابت است و کار آن محقق هم کتابت بود؛ با این تفاوت که آن جهاد نبود و این جهاد است؛ زیرا در کار آن محقق درگیری با عبدالملک نبود، اما کار این جهاد درگیری و مبارزه با دستگاه ظلم و جور است.<sup>(۶)</sup>

همچنین کسی که بیمارستانی یا حتی مدرسه‌ای می‌سازد، با اینکه اتفاق کرده است، کار او جهاد نیست؛ چون در این عمل درگیری با نوعی‌ستیزه‌گری یا مخالف نیست؛ به همین دلیل به آن جهاد نمی‌گویند. نماز هم با اینکه واجب است و نزد خداوند متعال ثواب دارد، جهاد نیست؛ زیرا تا زمانی که در عمل انجام‌شده نوعی درگیری با دشمن نباشد، جهاد به شمار نمی‌آید. در مقابل، گاه برخی افراد هزینه می‌کنند که این خرج‌کردن‌ها مصداق جهاد است؛ مثلاً اسام صادق(ع) برای مبارزه با عبدالملک به طور نیاز دارد و کسی که چنین پولی را به امام می‌دهد، جهاد کرده است.

نمونهٔ دیگر زین بن علی بن الحسین(ع) است که وقتی می‌خواست به کوفه برود و قیام کند و به پول نیاز داشت، خانمی از عیلهٔ متوسط یک دینار طلب از زین بن علی(ع) داد و گفت: «آقا، این مال شما، بروید خرج کنید» که این کار او جهاد است. درحالی که مدها هزار دیناری که داده شد بود تا فقیران شام یا مدینه اطعام شوند، اتفاق بود و جهاد نبود، اما این یک درهم یا یک دینار جهاد است.<sup>(۷)</sup>

رهبر معظم انقلاب معتقدند اتفاق حضرت خدیجه(س) هم نوعی مبارزه بود؛ ازاین‌رو جهاد به شمار می‌آید.<sup>(۸)</sup>

### کسی که بیمارستان یا حتی مدرسه‌ای می‌سازد با اینکه اتفاق کرده است، کار او جهاد نیست چون در این عمل درگیری با نوعی‌ستیزه‌گری یا مخالف نیست؛ به همین دلیل به آن جهاد نمی‌گویند. نماز هم با اینکه واجب است و نزد خداوند متعال ثواب دارد، جهاد نیست؛ زیرا تا زمانی که در عمل انجام‌شده نوعی درگیری با دشمن نباشد، جهاد به شمار نمی‌آید.

بنابراین اینکه برخی در مدح پیامبر شعر سرورند، شعرشان جهاد نیست؛ درحالی که بعضی از افراد با کلام یا شعارشان جهاد کردند؛ برای مثال کمیت در مقابل امام صادق(ع) قصیده‌ای خواند که شعرش مصداق جهاد است یا شعر عیاد جهاد است.

البته هر شعری جهاد نیست و شعر بسیاری از شاعرانی که در مدح رسول‌الله یا در توحید خدا در دربار حاکمان شعر گفتند، جهاد نیست؛ زیرا برای عبدالملک اشکالی ندارد که در مدح رسول‌الله شعر بگوید، بلکه برای او این مهم است که کسی دربارهٔ فرزندان رسول(صلی علی بن الحسین الساجد) نگوید؛ به همین دلیل کمیت که دربارهٔ علی بن الحسین(ع) شعر می‌گوید، شعرش جهاد است؛ چون مضمونش درگیری با هشام بن عبدالملک و با خود عبدالملک (خلیفهٔ زمان) است.<sup>(۹)</sup>

شعر کمیت هم از همین نمونه جهاد است؛ و چنین است که امام صادق(ع) از آن زن بیوه، جوان فقیر، پیر فوت و احدی نباشم چندهاز دینار جمع می‌کند و به کمیت می‌دهد. بر اساس آنچه گفته شد، گاه نماز خواندن، اتفاق کردن، شعر گفتن، مطلب‌نوشتن و حتی رادرفتن جهاد است.<sup>(۱۰)</sup> گاهی خیر؛ در واقع انجام هر عملی با توجه به موقعیت زمانی و مکانی نتیجه می‌شود.

**نتیجه**

همةٔ معصومان در حال جهاد بوده‌اند؛ البته به شرطی که معنای جهاد را به‌درستی درک کنیم. بنابراین اینکه هر کوشش و تلاشی را جهاد بنامیم، تفریط است؛ همچنین نامیدن مبارزه مسلحانه به جهاد، افراط است. صحیح آن است که هر کار و کوششی که در مقابل دشمن به شمار آید، جهاد نامیده می‌شود؛ خواه نظامی باشد، علمی یا مالی.

**پی‌نوشت‌ها:**

- سیدعلی خامنه‌ای، بیانات در خطبه‌های نماز جمعه تهران؛ ۱۳۷۰/۱/۱۳.
- سیدعلی خامنه‌ای، هم‌زمان حسین(ع)؛ تهران: مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی، ۱۳۹۷ ش، ص ۹۶.
- سیدعلی خامنه‌ای، هم‌زمان حسین علیه‌السلام؛ ص ۹۷.
- همان؛ صص ۱۰۰-۱۱۱.
- همان؛ صص ۱۰۷-۱۰۸.
- همان؛ صص ۱۰۸-۱۰۹.
- همان؛ ص ۱۰۹.
- سیدعلی خامنه‌ای، بیانات در خطبه‌های نماز جمعه؛ ۱۳۶۵/۳/۲۰.
- ۱۰۹ سیدعلی خامنه‌ای، هم‌زمان حسین(ع)؛ ص ۱۱۰.

**\* مصطفی محسنی**

### معارفMaarefKayhan@Kayhan.ir

# مرگ‌اندیشی و آثار آن در کلام امیرالمؤمنین(ع)

دکتر سید یحیی یثربی

بخش اول

نیستند. اما انسان با آگاه شدن از مرگ، مخصوصاً با آگاه شدن از مرگ خود، دچار اضطراب و نگرانی شده، چندین پرسش اساسی درباره مرگ، بر ذهن و اندیشه او سنگینی می‌کند:

– مرگ یعنی چه؟– چرا باید مرد؟– چگونه می‌میریم؟– بعد از مرگ چه می‌شود؟– چه کسی با کسانی از راز مرگ آگاهند؟– می‌توان مرگ را چاره‌جویی کرد؟– آیا روحی داریم که با مرگ نابود نشود؟– سرگذشت این روح– اگر باشد– پیش از پیوستن به جسم چه بوده است؟– سرنوشت این روح، پس از مرگ جسم، چه خواهد بود؟ و ده‌ها پرسش دیگر.

بشر از همان آغاز برای به دست آوردن پاسخ این پرسش‌ها تلاش کرده است. اگر چه پیامبران، فلاسفه و اندیشمندان، اولیا و عرفا و حتی افسانه‌ها باافان و اسطوره‌ها پرازان، هر یک به نوعی به این پرسش‌ها پاسخ داده اند؛ اما مرگ برای انسان همچنان یک معما و راز ناگشوده است.
انگار در مقاله حاضر که از مجله فیصلت، شماره ۱۹ انتخاب شده برآیم تا این راز را با مولای متقیان، امیر مؤمنان(ع) در میان نهاده، در حد فهم و توان خویش، از اشارات آن بزر مرد مرگ اندیش، برای حل این معما بهره گیریم.



توجه کنید که انسان سرانجام از همه لذت‌های دنیا سیر می‌شود، جز لذت زندگی؛ برای اینکه هیچ کس در مرگ آسایش نمی‌یابد. (نهج‌البلاغه، ص ۱۲۳)
چنان که گفتیم حتی عرفا و اولیای الهی این نکته را قبول دارند که نظام ادراکی یعنی هوش و حواس ما بر محور حیات دنیوی تنظیم شده‌اند، بنابراین تا از هوش و حواس بهره‌مندیم، حیات دنیوی و لذایذ آن آرج و منزلت خود را از دست نمی‌دهد. یک انسان متعادل، زندگی را دوست می‌دارد؛هم جهان و زیبایی‌های آن عشق می‌ورزد و آرزو می‌کند که بتواند برای همیشه زند بهمان انسان در دشواری‌ن شرایط دل را از زندگی برهنی کند و معذور هم هست برای اینکه عشق به زندگی یک عشق غریزی و نهاده‌ است. انسان، زندگی را حتی در شرایط تلخ و ناگوار هم بر مرگ و تلخی‌های آن ترجیح می‌دهد. صائب تبریزی می‌گوید:

یکی دیگر از عوامل نگرانی و ترس و اضطراب مردم نسبت به مرگ، نگرانی از حوالت پس از مرگ است. قسمتی از این حوالت مربوط، به این اندیسات از قبیل: بی‌سرپرست ماندن کودکان، ازدواج همسران، تقسیم و تصرف اموال، کامیابی دشمنان، فروپاشی تن و… و قسمتی مربوط به آن اندیسات از قبیل: عذاب قبر و مشکلات حساب و کتاب اخروی، این سینا عوامل و اسباب ترس از مرگ را

## علی(ع) می‌فرماید: «آگاه باش که راهی سخت و دراز در پیش داری که توفیق شمایا در پیمودن این راه در گرو آن است که به شایستگی بکوشی و تا می‌توانی توشه برگیری و بار گناه خود را سبک گردانی که سنگینی آن در این راه دشوار، رنج آور است. پیشاپیش تا می‌توانی به آن سرای توشه بفرست. مستمندان را یاری رسان تا بدین وسیله توشه‌ای بر دوش آنان بگذاری که روز قیامت به تو باز گردانند. تا می‌توانی اتفاق کن و برگ عیشی به گور خویش بفرست. اگر از تو وام خواهند غنیمت بشمار که اگر با وامی دست کسی را بگیری در روزهای سخت آن دنیا، دست تو را بگیرند. بدان که در پیش روی تو گردنه‌های صعب‌العبور وجود دارد که تا می‌توانی باید سبک بار بوده و توشه را داشته باشی.»

زهری است زهر مرگ که شیرین نمی‌شود
هر چند تلخ می‌گذرد روزگار
عمر ۲. دست نیافتن به آرزوها و اهداف
امام علی(ع) مرگ را عامل حسرت و پشیمانی آدمی به آرزوها و اهداف خویش می‌داند و می‌فرماید: «قال الموت، مباحثه فیالمک؛ مرگ بنابر شما و هدف‌هایتان فاصله می‌شود(همان، ص ۱۲۳)بند(۲) بنابر تحقیقات امری برخی از محققان بر سبب سبب از افراد مورد سؤال، دلیل خود را برای گریز از مرگ در این نکته یافته‌اند که مرع مانع تحقق هدف‌ها است.دکتر عبدالحق،احمد،قلق (موت) سلسله انتشارات انوار المعرفة، کویت، مارس ۱۹۸۷، ص ۲۱۲) برای عده‌ای شماره سال‌های عمر مهم نیست، بلکه این مهم است که انسان به کدام هدف دست یافته‌است؟ و به دانشمندی گفتند: تا کی می‌خواهی زنده بمانی؟ گفت: آن قدر که بتوانم نوشتن این دو کتاب را در دست دارم به پایان برسانم(همان، ص ۶) به هر حال هر گونه آرزویی ممکن است با حلول مرگ، بر باد رود و لذا انسانی که به سر نوشت و مرگ بیندیشد، دل به فریب آرزوها نمی‌سپارد، چنان‌که امام علی(ع) می‌فرماید: «و رای الاموال لاجل و ما مبریه، لاتغنی الامل و غروره»؛ اگر انسان اجل و عواقب آن را می‌دند، با آرزو و فریب آرزوها دشمنی می‌ورزید.( نهج‌البلاغه، حکمت ۳۲۴)
۳. کیفیت مرگ
یکی دیگر از عوامل ترس از مرگ، نگرانی و ترس از چگونگی مرگ است. این چگونگی گاهی به خود مرگ مربوط است و گاهی به شرایط و موقعیت مرگ.
الف) ترس از چگونگی خود مرگ
چنان که گذشت، هیچ انسانی، مرگ را نیازموده است. بنابراین طبیعتی است که انسان بگران چگونگی مرگ و جان دادن باشد، چون نمی‌داند که جان دادن چیست و جالبی جان از جسم چگونه است، مرگ با همه هیبت و سلطونی می‌آید و ما چیزی از آن آید ندانیم جز آنکه: «یهیمنالی است ناخواسته و ناخوشایند!هاموردی شکست انان‌های با ایمان در هر شرایطی که باشنداعمال خود، ناانجیز دیده و از این باب ثبت نگرفتند. علی(ع) می‌فرماید: «برای عاقل شهادت است که برای روز بازگشت تلاش کند و پیش از بیرون رفتن جاش و فرود آمدن در قبر بسیار توشه بردارد.»(آمدی، پیشین، ج ۶ ص ۴۰۰) همین افزودن بر زاد و توشه همیشه مورد تأکید انبیا و اولیا بوده و توشه را هر چه زیادت‌ها هم باشند نسبت به طولانی بودن راه راجعز شمرده‌اند.
علی(ع)می‌فرماید: «آگاه باش که راهی سخت و دراز در پیش داری که توفیق شمایا در پیمودن این راه در گرو آن است که به شایستگی بکوشی و تا می‌توانی توشه برگیری و بار گناه خود را سبک گردانی که سنگینی آن در این راه دشوار، رنج آور است. پیشاپیش تا می‌توانی به آن سرای توشه بفرست. مستمندان را یاری رسان تا بدین وسیله توشه‌ای بر دوش آنان بگذاری که روز قیامت به تو باز گردانند. تا می‌توانی اتفاق کن و برگ عیشی به گور خویش بفرست. اگر از تو وام خواهند غنیمت بشمار که اگر با وامی دست کسی را بگیری در روزهای سخت آن دنیا، دست تو را بگیرند. بدان که در پیش روی تو گردنه‌های صعب‌العبور وجود دارد که تا می‌توانی باید سبک بار بوده و توشه را داشته باشی.» (نهج‌البلاغه، نامه ۳۱، بند ۹)
۶. کثرت گناه
یکی دیگر از عوامل نگرانی مؤمنان از مرگ؛ زبای گناهان است. حضرت علی(ع) می‌فرماید: «چنان می‌باش که در عاقل گناهان زیاد خود، مرگ را ناخوش دارد.» (همان، حکمت ۱۵۰)
بنابراین اگر گناهکار تابشایی باید همانند مولا از مرگ باک نداشته باشی که تو به سوی آن بروی یا او به سوی تو گام بردارد. (نهج‌البلاغه، ص ۱۵۵)
۷. یام مرگ یا فضیلت
اگر چه همه اقسام مرگ، مرگند؛ اما به لحاظ فضیلت، مرگ با مرگ دیگر تفاوتی دارد از زمین تا آسمان علی(ع)، آرزومند شهادت

صفحه ۱۱

یکشنبه ۲۵ مرداد ۱۴۰۵

۳ ربیع‌الاول ۱۴۴۸ – شماره ۲۴۳۱۰

بود و مرگ در بیشتر را دوست نمی‌داشت. او در این باره می‌گوید: «هرگ چنان با سرعت و جدیت در تعقیب ماست که چه استاندارد می‌ و چه بگریزیم، بر ما دست خواهد یافت. ارزشمندترین مرگ‌ها نزد من، کشته شدن با شمشیر (شهادت) است. سوگند به خداوندی که جان فرزند ابوطالب در دست اوست، اگر هزار شمشیر بر سرم بخورد، برایم اسان تر از آن است که در بستر بمیرم و نه در راه فرمان خدا!» (همان، ج ۱، ۱۲۳ بند ۱) البته برای مردم عادی، مرگ در وطن مالوف، خانه شخصی، در بستر و میان فرزندان و خویشاوندان مطلوب است، اما مرگ در میدان و شهادت در راه خدا چیز دیگری است.

۸. بیم از مرگ پیش از توبه

از آنجا که انسان مدام در معرض خطا و گناه است، خدای مهربان براساس همین طبیعت غیر معصوم انسان، برای جبران وی، همیشه توبه و عذر او را پذیرفته، بر گناهانش قلم غفو می‌کشد. اما انسان به اقتضای هوا و هوس، از این فرصت هم غالباً به‌بهربرداری می‌کند. بدینسان که او باز بودن در توبه را دستاویز ادامه اعمال خلاف خود قرار داده، به امید توبه، در ارتکاب گناه گستاخ و بی‌پروا می‌شود. اما در عمل، گناه نقد شده و توبه نسیه می‌گردد. علی(ع) در این باره می‌فرماید: «اگر پای لذت و شهوتی در میان باشد، به گناه شتافت و در توبه درنگ می‌ورزند» (همان، حکمت ۱۵۰) چنین انسان‌هایی غالباً هم قصد توبه دارند، اما به بهروی از هوس آن را به تأخیر می‌انازند. همه به توبه موفق می‌شوند و گاهی هم به وسیله مبالغه، غافلگیر شده، پیش از آنکه توفیق توبه و جبران نواقص خود را داشته باشند، از دنیا می‌روند.

۹. ترس از مرگ در فقر و گمراهی

علی(ع)در خطبه‌ای پس از بحث ظریف و دقیقی درباره توحید و تقوا و پس از یک ارزیابی مفصل از دنیا و آخرت، سرانجام سخشن را با این آیه پایان می‌بخشد که: «از خدا چنان که شایسته است، پروا کنبد و بکوشید که جز بر مسلمانی تمیزید.» (عمر آلان ۱۰۲: نهج‌البلاغه، ص ۱۱۴) بدین تردید از همه بدتر، مرگ در حال فقر و گمراهی است.ان حضرت با بیانی لریز از احساس درد از مرمدی که به چنین سرنوشتی گرفتارند می‌نالد.

**شوق مرگ**

امام علی(ع) می‌فرماید: «والله لاین ای طالب انس بالموت من الطفل یثدی لاه»؛ به خدا سوگند، پسر ابوطالب به مرگ، مشتاق تر است از اشتیاق کودک به پستان مادرش.» (نهج‌البلاغه، خ، بند ۵، ۲)

**چرا شوق؟**

حجاب چهره جان می‌شود غبار تنم
خوشا دمی که از آن چهره برده برکنم
هجران طوفان کنم در فشنای عالم قدس
که در سراجه ترک تکیه بند تنم

(حافظ)

اگر مرگ محمل انتقال از دنیای متغیر و فانی به جهان ثابت و باقی است، پس چرا بی‌صبرانه در انتظارش نباشیم. ما این دنیا را وقتی دوست می‌دانستیم که از دنیای برتر و بهتری خبر نداشتیم. اکنون می‌دانیم که «این دنیا برقی بی‌فروع و اساسش بر دروغ است و اموالش در معرض غارت و تاراج است. چونان شوهه گر هزراهی است که به کس وفا نمی‌کند و همچون مرکب سرکش از کسی فرما نمی‌برد. دروغگوی خیانتکار، ناسپاسی حق شناس و دشمنی حيله گر است. حالش ناپایدار، عزتش ذلت، جدی بودنش بازی و سرافرازی‌اش سرافکندگی است. سرای جنگ و غارت، تبهکاری و نلودی و ناخوشی و ناآرامی است. پیوندهایش بر ریشه‌هایش است. راهایش حیرت را پناهگاه‌هایش ناپایدا و سرانجام امیدهایش نومیدی است.» (همان، خطبه ۱۹۱، بند ۲) اما در آن سوی این جهان، جهانی است؛ ازلی و ابدی، که اگر انسان با آگاهی و آدامگی وارد آن جهان بشود، به قول حضرت: «انجا را سسرای پایدار و محل امن و آسایش خواهد یافت. جایگاه پاکان و نیکان و اولیای برگزیده‌ای که قرآن کریم آنجا را استود و آنان آن را برگزیده و بزرگ داشته و انسان را به آنجا فرا خواهد و راهنمایی کرده است.» (آمدی، پیشین، ج ۲، ص ۲۳۰) آن حضرت در وصف بهشت می‌گوید: «اگر خیالی از بهشت از چنان که وصف شده تصور کنی در چه در دنیايت دلستر می‌شوی اگر چه هست، زبیا و پر شده باشندی و بر سر آرزوها و آرزوهای نفسانی خود نسبت به لذت‌های دنیا و مناظر زیبای آن جهان، یا می‌گذاری اگر درباره درختان بهشتی اندیشه کنی که چگونه شاخه‌های آنها با وزش نسیم می‌فقدند و درخت‌های آن در توده‌های مشک پنهانند، بر کنار رودگونی و خوشه‌های از گوه‌های ابدار و میوه‌های گوناگونی که از هر طرف جلوه می‌کنند غرق حیرت می‌شوی. شاخه‌های پرمیوه بدون زحمت در دسترس تو قرار می‌گیرند تا هر چه خواهی بر چینی. مهنملاران بهشت و خدمتگزاران آن، لظه‌ای از آن کاج‌ها و ساکنانان غفلت نکردند و تمام با طعم‌های لذیذ و شراب‌های گوارا پذیرایی می‌کنند. شادمانی از دل این مورد تکریم بهشتی بوده و از هر گونه درگونی و انتقال در امانند. اگر تو دل را به این مناظر زیبا متوجه کنی از دل در جان در اشتیاق از آسمان خواهی بود و چون مرگ و قبر، در و به دروازه آن دنیازند، رزق خواهی کرد که از همین‌جا تو را بردارند و به گور سپارند.» (نهج‌البلاغه، نامه ۱۶۵، بند ۷)

**توصیف شوق مرگ**

امام علی(ع) می‌فرماید: «ان احب ما انا لاق الی الموت»؛ محبوب‌ترین چیزی که در انتظارش هستم مرگ می‌باشد. (همان، خ ۱۸۰، بند ۲)

کس پرسید از سرفراز کز هنرمند چه خواندستی
بگفت ای خیر مرگ از هر جامی زندگانی را
اگر زین خاکدان پست روزی بر پری بینی
که گردون‌ها و گیتی‌ها ملک آند چاه‌ی را
(زبیرن قصاصی)

اگر مرگ را چنان دریابیم که علی(ع) دریافته بود؛ باید در عین نگرانی از کم توشه داشتن و در عین تلاش برای تدارک ذخیره آخرت، بی‌صبرانه در انتظار مرگ مطلق باشیم که ما را از تنگنای خاکی به بیکران ساخت غیب انتقال دهد. آن حضرت می‌فرماید: «به پیشوا مرگ شباهید؛ مرگ که اگر گرا بکنند، شما در می‌یابد و گر شما را خود میناید، باید به سراغتان می‌آید و اگر فراموش کنید، او شما را یاد نمی‌دهد.»(نهج‌البلاغه، حکمت ۴۲۰)
بنابراین دلبستگی انسان به زندگی، براساس میزان مرگ اندیشی وی تنظیم می‌شود. اگر دنیا زیاده بود که به مرگ نمی‌اندیشد، به شایستگی روبروایی چنین کسی، با مرگ بسیار نامطلوب خواهد بود. برای اینکه چنین شخصی برای حیات اخروی آدامگی نداشته و ذخیره لازم را نیندوخت؛ باید می‌فرماید: «سخت‌ترین روز برای آنکه وقتی مرگ به سراغ تو آید در جستجوی دنیا از خاکسار غیبت باشی.» (همان، نامه ۶۹، بند ۳) در طرف دیگر شاعر، گویا می‌گوید: «تا می‌توانی دل از انسان می‌کاهد: مرگ را در برابر خود محکم کن، به امور دنیوی زیاد توجه نمی‌کن.» (آمدی، پیشین، ج ۵، صص ۲۳۰ و ۲۳۵) اشتیاق انسان به مرگ در حد چاکت است، به گونه‌ای که او را از دنیا دور کند و پیش از آنکه هر انسانی چنان که گذشت به زندگی علاقه‌مند است و اگر کسی سودای مرگ در سر

## فلاسفه بزرگ اسلام همچون ابن سینا و سهروردی، تعلق روح را به جسم، مانع توجه او به کمال و نقص روحی خود دانسته و همین عامل را دلیل غفلت او و لذات روحانی و رنج‌های عقالتی می‌دانند.

به‌روردان حتما به مقایه رسیده که دیگران نرسیده‌اند و چیزهای دریافته که دیگران در نیافته‌اند. در قرآن کریم آرزوی مرگ نشان عشق انسان به خدا است.

خداي سبحان در خطايي به قوم يهودي مي‌فرمايد: «گوای یهوديان اگر از میان مردم تهن خود را دوستان خدا می‌دانید، پس از مرگ مرگ کنید اگر راست می‌گویید» (جمعه(۱) انسان وقتی واقعا شوق مرگ می‌شود که به یقین درباب که او گر چه در این جهان خاکی پدید آمده است؛ اما از این جهان پدید آمده و به جهان دیگری تعلق دارد. چنین کسی در حقیقت به قول مولا علی(ع): «پیش از آنکه بدن از این جهان خاکی جداشده باشد، با جان و دل از این خاکدان بروار کرده است.»(نهج‌البلاغه، ص ۲۲۰)